



امکانات رهایی بخش و دموکراتیک در نص یا دین هستید، آن عینکی که آقای فیرحی به چشم خود گذاشتند، بیشتر تحت تاثیر رنگدانه‌های مدرن به خوانش فقه می‌پردازد یا خیر؟

بله، قطعاً اینچنین است. چون در واقع تعداد و فشردگی رنگدانه‌های سنت که بتواند رنگ اصلی شیشه عینک را تشکیل دهد، نسبت به رنگدانه‌های جدید کمتر می‌شود. قطعاً کم می‌شود. وقتی شما به شیشه ماشین نگاه می‌کنید، انواع رنگدانه‌ها اعم از قهوه‌ای، سبز موجود است. اگر قهوه‌ای را سنت بگیریم و سبز را مدرن و جدید بگیریم، در واقع در یک شیشه ماشین تعداد و درصد رنگدانه‌های سبز به گونه‌ای است که شیشه را مایل به سبز می‌کند تا به رنگ قهوه‌ای. این دست من نیست و در واقع دست هیچ کسی نیست، این تغییراتی است که در زندگی اتفاق می‌افتد و این شیشه عینک آدم‌ها اندک اندک تغییراتی پیدا می‌کند؛ همان تغییراتی که از قدیم پیدا شده بود.

این صدمه‌ای به اصل نص نمی‌زند؟

خیر. این فقه است. این نگاه است. متن هزار و یک امکانات دارد. به متن نگاه می‌کنید یکی دو تکیه گاهی دارید که از اقتدار صحبت می‌کند و ده‌ها چیز دیگر هم دارد که از دموکراسی صحبت می‌کند. چرا این را ذیل آن ببینیم ولی آن را ذیل این نبینیم؟ مثالی بزنم. ما به تاریخ فکر اسلامی نگاه می‌کنیم. برای اهل سنت به خصوص و برای تشیع هم به تبع یا به صورت غیرمستقیم، امام محمد شافعی خیلی مهم است. ایشان آن زمان که به قرآن نگاه می‌کند این طور می‌گوید که ما باید مراجعه به قرآن کنیم و از اینجا جواب‌های خود را پیدا کنیم. اگر قرآن به ما می‌گوید از خدا و پیامبر اطاعت کنید، این محکم است. اما اطاعت از اولوالامر معلوم نیست این اندازه محکم باشد چون همانند خدا و پیامبر که نیست. اصلاً اولوالامر کیست و از کجا پیدا می‌شود و چطور به قدرت می‌رسد؟

او وقتی می‌خواهد اولوالامر را توضیح دهد می‌گوید چون در قرآن چیزی درباره اطاعت پیدا نمی‌کنیم باید به احادیث مراجعه شود. عینک ایشان طوری درون سنت تنظیم شده که اصلاً شورا را نمی‌بینید. با اینکه خود

به تدریج می‌بینیم که مسلمانان شورا را می‌بینند. یعنی رنگدانه‌های سنت است که می‌شکند. اما شورا را ذیل اطاعت از اولوالامر می‌آورند و می‌گویند حاکم داشته باشید ولی حاکم با شورا مشورت کند و عمل کند. ولی به تدریج می‌گویند شورایی داشته باشید که حاکم ذیل شورا عمل کند. این بحث دیگر ربطی به خود قرآن ندارد. این چطور جورچین کردن آیات قرآن است که به ما معنای جدید دینی می‌دهد

قرآن آیه صریح دارد اما اصلاً توجهی ندارد. امام محمد شافعی نظام خلافت را به گونه‌ای طراحی می‌کند، گویی که در این قرآن آیاتی برای شورا و اختیار و آزادی مردم نیست. اما به تدریج می‌بینیم که مسلمانان شورا را می‌بینند. یعنی رنگدانه‌های سنت است که می‌شکند. اما شورا را ذیل اطاعت از اولوالامر می‌آورند و می‌گویند حاکم داشته باشید ولی حاکم با شورا مشورت کند و عمل کند. ولی به تدریج می‌گویند شورایی داشته باشید که حاکم ذیل شورا عمل کند. این بحث دیگر ربطی به خود قرآن ندارد. این چطور جورچین کردن آیات قرآن است که به ما معنای جدید دینی می‌دهد. ما در قرائت اول می‌گوییم خدا، پیامبر و اولوالامر، و اولوالامر هم دست هیچ کسی نیست یعنی باید توسط پیامبر منصوب شود. اما در نگاه دیگر، خدا و پیامبر را اطاعت می‌کنند و بعد شورای مردم یا امت است و اولوالامر از داخل آن بیرون می‌آید. این خلاف قرآن نیست. اما یکی در روایت سنتی بیشتر غلبه یافته و آن یکی دیده نشده است. به تدریج می‌بینید دومی بیشتر غلبه می‌کند و اولی اندک اندک به محاق می‌رود. این به معنای نادیده گرفتن آیه اولوالامر نیست. به این معناست که در نظریه‌های جدید اولوالامر از درون شورا در می‌آید و در مقابل شورای مردم، مسئول و توسط آنها قابل نصب و عزل است و این خیلی به دموکراسی نزدیک می‌شود. این نص را خراب نمی‌کند بلکه نص را دوباره تنظیم و جورچین می‌کند. آیا ترتیب را به نحو خدا، پیامبر، اولوالامر و بعد شورا بگیرند یا به شکل خدا، پیامبر، شورا و اولوالامر بگیرند؟ اگر این چنین باشد خود قرآن نگفته اول اولوالامر را بگیرد یا شورا را بگیرد. این کار دانش فقه است که اول این را بگیرد یا دیگری را بگیرد و در واقع دو روایت فقهی است.

با توجه به این توضیحات، آیا نصی که هست ناگزیر به عرفی شدن نمی‌شود؟

خیر. نص عرفی نمی‌شود ولی همیشه فهم نص موقت است. خود نص کامل است، اما فهم آن موقت است. یعنی چه؟ می‌گویند نص مثل طبیعت است. شما یک بار طبیعت را به یک گونه می‌بینید و بعداً یافته‌های شما کمک می‌کند و نظریه شما تغییر می‌کند و شما یک طور امکانات دیگر در آن می‌بینید. ما این مبنا را در شیعه داریم که نص ثابت است. نص که جابه‌جا نمی‌شود بلکه این فهم ما از نص است که متغیر می‌شود. تفکر شیعی هم به خصوص، این حرف را بیان می‌کند و می‌گوید ما مقطعه هستیم، یعنی نظر اجتهادی مان تا زمانی حجت شرعی است که نظر اجتهادی قوی‌تری برای ما فراهم نشود. هر زمانی فراهم شد موظف به تغییر نظریه هستیم.

تغییر نظریه به معنای تغییر فهم از نص است، اما نه اینکه نص تغییر پیدا کند. شما می‌گویید به نظر من آیات شورا جلوتر از اولوالامر است. در شورا به دموکراسی راه‌هایی پیدا شده است یا از نظریه حقوق مثلاً. در حالی که از نظریه‌های اولوالامر راهی به دموکراسی پیدا نشده است. بنابراین هر کدام را نگاه کنید دو نظر اجتهادی است و هر نظر اجتهادی هم تارقیش نتواند دلیل مستند و

محکمی داشته باشد که آن یکی را نفی کند، سر جای خود باقی می‌ماند.

یکی دو سوال درباره کتاب در «آستانه تجدد»، شرح شما به تنبیه‌الامه جناب نائینی مطرح می‌کنم. یکسری از نقدهایی که به شما وارد شده این است که دریافتی که شما در این کتاب از دیدگاه مرحوم نائینی درباره ولایت عامه فقیه مطرح کردید آن چیزی نبوده است که مرحوم نائینی به آن معتقد بوده‌اند. مثلاً این سخن بیان می‌شود که بین دو تقریری که از مباحث آقای نائینی موجود است، تقریر شیخ محمدتقی آملی به خوبی اعتقاد مرحوم نائینی به ولایت عامه فقیه را گزارش می‌دهد، در حالی که شما در این داوری در باب رای محقق نائینی در مورد ولایت عامه تقریر آقای خوانساری را مبنا قرار دادید و در پیوست انتهای کتاب هم آورده شده است. از جمله سلیقه‌هایی که به آن ملتزم هستیم و رعایت می‌کنم مستند کردن هاست. هیچ گاه سعی نمی‌کنم صرفاً استنباط خود را بیان کنم. می‌گویم این حرف من و این هم دلیل آن از کلام نائینی است. بعد این دلایل را جابه‌جا از کتاب نائینی ذکر کردم و مرحوم آقا شیخ موسی خوانساری هم نقل کردند.

نکته دومی که عرض می‌کنم در واقع تکنیکی است. این که آیا این توضیح یا تقریر خوانساری بهتر است یا آملی، مساله‌ای تکنیکی است. به آن نگاه کنیم و ببینیم کدام است. سوال اول این است که آیا این دو با هم فرق دارند؟ آیا در واقع، آملی، خوانساری را تهاافت می‌کند؟ یعنی روایتی از نظر مرحوم نائینی می‌آورد که مخالف خوانساری است؟ چنین چیزی هست؟ به دو دلیل ظریف من به بحث مرحوم خوانساری تکیه کردم. یکی اینکه مرحوم خوانساری مورد اعتماد بزرگان ما هستند. یعنی شاگردان مرحوم نائینی در توصیف دیدگاه‌های نائینی همیشه به خوانساری بیشتر ارجاع می‌دهند. کتاب خوانساری منسجم است و خود او به تنهایی این را تقریر کرده است و یکدستی در آن وجود دارد و علاوه بر این با بقیه آثار مرحوم نائینی همسو است. کار مرحوم آملی قدری متشتت است. شایع است و ادبیات هم کم و بیش نشان می‌دهد که قلم، قلم دو نفر است. یک قسمت برای خودشان است و قسمت دیگر را احتمالاً فرزند بزرگوار ایشان یا شخص دیگری تکمیل کرده‌اند. یعنی متن، آن یکدستی را ندارد. با همه اینها، صراحتی هم در بحث مربوط به ولایت فقیه که مخالف خوانساری باشد در آن نیست. تقاضا می‌کنم آن تکه‌ها را ببینند. من چون این تقریر خوانساری منسجم بود در آخر کتاب آن را آوردم. در حالی که تقریر آملی این انسجام را ندارد. احساس می‌شود قدری در آن پراکنندگی است. این یک کار فنی است و محققان دیگر باید کمک کنند تا این روشن شود که در تبیین نظر نائینی باید به کدام متن ارجاع دهیم و چرا قبلی‌ها به خوانساری ارجاع می‌دادند.

نکته دیگر این است که دریافت من با توجه به